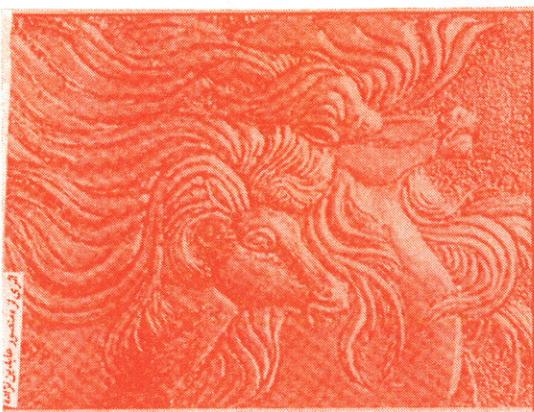


سید کردستان

حسن عباس

تاریخ آریائی
و
هویت ملی



تاریخ آریائی و هویت ملی

متن دو سخنرانی از حسن عباسی
که یکی برای کنفرانس واشنگتن ۱۹۹۵
و دیگری برای کنگره تاجیکستان ۱۹۹۶
تهیه شده بود

آخرین چاپ: پائیز ۱۷۰۱۸ آریائی
از انتشارات همبستگی ملی ایران (هما)

**HOMA 66 AV CHAMPS ELYSEES
75008 PARIS FRANCE
FAX: (33) 01 45 61 21 12**

تاریخ هفت هزار ساله آریائی *

تقویم های رایع جهان

بزرگترین و قویترین ادیانی که امروز مردم جهان را بخود مشغول نموده است، «ادیان ابراهیمی» و بکفته ای پیامبران از نسل «آدم» میباشند. «اسلام»، «مسیحیت» و «یهودیت» ادیانی هستند که از یک جایگاه، یک منشاء و یک مرکز برخاسته اند و هر کدام از اینها، تاریخی برای خود داردند.

- «تاریخ اسلام» که به تقلید از «تاریخگذاری آریاییان» در زمان خلافت «عمر» بثبت رسیده است اکتوبر سال 1417 میباشد این تاریخ از هنگامه هجرت «پیامبر اسلام»، از «مکه» بسوی «مدینه» در نظر گرفته شده است که بر اساس ماه تنظیم گردیده و بعنوان هجری قمری مشهور است. البته یادآوری این نکته بجا خواهد بود که این تاریخ سالها پس از وفات پیامبر اسلام رایج شده است.

- «سالنامه هجری قمری» بعلت متغیر بودن ماهها فقط یک تاریخ سمبلیک برای مسلمانان است و هیچ کشور اسلامی، تاریخ اداری - سیاسی خود را بر اساس آن تنظیم نکرده و نمیکند، بجز «ایران» که سالنامه خویش را با «هجرت پیامبر اسلام» تطبیق داده است اما بجلی ماه، برای تنظیم آن از

* آنچه از نگاهتان میگذرد متن سخنرانیست که برای کنفرانس جهانی تاجیکستان (نشست جهانی ابر «جهان آریائی» سپتامبر ۱۹۹۶) فراهم آورده بودم. امادری پی ترور دو یار همراه، (دکتر کورش آریامنش و پروفسور عاصمی) که با آندو این نشست جهانی را از دو سال پیش برنامه ریزی نموده بودیم، میل سفر به سرزمینی که ریشه هایمان در آنجا با عنصر آریائی از هزاران سال پیش پیوند خورده است، مردا تا فردا خداوند چه خواهد؟

خورشید استفاده نموده است و با «نوروز» و «بهار» سال نو آغاز می‌شود.

- بخش وسیع و گسترده دیگری از ساختان کره زمین «تاریخ میلادی» را استفاده می‌کنند که از هنگامه «میلاد عیسی مسیح» تا به امروز ۱۹۹۶ سال می‌شود.

- «سالنامه یهودیان» هم از هنگامه زندگی و یا «میلاد آدم» تعیین شده است، این سالنامه از سپتامبر امسال وارد ۵۷ شده است.

- «تاریخ فراماسونری» نیز که نشأت یافته از «سالنامه یهودیان» است با سه هزار سال اختلاف «پیش از تولد مسیح» سال ۵۹۹۶ می‌باشد.

اما سالنامه آریانی از نوروز امسال وارد ۷.۱۸ سالگی خود شده است

اساس سخن امروز من به توضیح و تشریح ریشه‌های تاریخی این سالنامه، یعنی تاریخ هفت هزار ساله ایرانی اختصاص خواهد داشت.

برای اینکه بتوانیم تاریخی فراتر و کهنتر از سالنامه سامیان که ۵۷۰۰ می‌باشد ارائه کنیم، در ابتدا بایستی به چگونگی شکل گیری همین تاریخ بپردازیم.

یعنی به افسانه آدم ابوالبشر نگاهی بیندازیم و ببینیم این

افسانه چگونه توانسته است به تمامی ادیان ابراهیمی سرایت کند و حتی تا به امروز که بشر بدرستی پی برده است که میلیاردها سالست که او زندگی میکند، باز هم این افسانه مورد نظر و پذیرش تمامی عوام می باشد ؟

«آدم» و فرزندانش

شایان یادآوری است که در بحث امروز پی خواهیم برد که اساساً تاریخ اصلی آریاشیان با آنچه فرزندان آدم بعنوان تاریخ و دانش و آئین بر جای گذاشته اند زمین تا آسمان متفاوت بوده و تحریف شده می باشد!

زیرا خواهیم دید که در همان هنگامیکه آدم و حوا لخت و عریان و وحشی در صحراء بوده اند، آریاشی ها که اصلاً و ابداً از شمال اروپا هم به فلات ایران کوچ نکرده اند بلکه در اصل از پامیر همین تاجیکستان به جاهای دیگر رفت و آمد نموده اند، در هفت هزار سال پیش دارای تمدن و شهرداری و صنایع سازی بوده اند.

بله ! اما شوربختانه ادیان ابراهیمی پیدایش حیات را از آغاز زندگی «آدم» میدانند ، آنهم نه اینکه «زندگی متمدن» ، بلکه زندگی کلی بشر که در حالت توحش می زیسته است .

اما چرا زندگی وحشی ! بدلیل اینکه نشانه هاشی که در «قرآن» ، «انجیل» و «تورات» در باره زندگی «آدم و حوا» بچشم

میخورد، بیانگر توحش این «بشر اولیه» است . این «بشر» که «آدم» نام دارد :

- عربیان زندگی میکند.

- از گیاهان و میوه های درختی استفاده میکند.

- هنوز آتش را نمیشناسد.

- همخوابگی زن و مرد و تولید مثل را نمیشناسد

- پس از شناخت همخوابگی زن و مرد و دارای فرزند شدن، فرزندانشان با هم همخوابه میشوند که همه ایتها نشانه توحش «آدم» است که حتی قرنها پس از او نیز در «صغرای سینا» و دشت بین النهرین ادامه دارد.

فرزندان «آدم» برای هر نسلی ، «رئیس قبیله ای» داشته اند که اورا «پیامبر » برگزیده از سوی خدا می خوانده اند، این روسای قبیله هر اشتباه و خلافی که مرتکب میشده اند را بحساب خدا می گذاشته اند.

بدون هیچگونه استثنای هر یک از این روسای قبیله خلافکاریهای بزرگی مرتکب شده اند که این خلفها در «قرآن»، «انجیل» و «تورات» آمده است

- چنانچه در کتب دینی آمده است بزرگترین خلافکاری «آدم» عدم اطاعت او از خدا بوده است و استفاده از میوه درخت ممنوعه ؟ یا بر اساس برخی از نظریات دیگر همخوابگی با «حوا» ؟

پس از همخوابگی «آدم و حوا» ، این دو دارای فرزندانی میشوند که پسرانشان در رقابت گزینش همخوابه از میان خواهرانشان ،

بجان هم افتاده و «قبیل» برای تصاحب خواهر زیباتر برادرش «هابیل» را میکشد -

«نوح» رئیس قبیله دیگری است که بخاطر مسئله جنسی با فرزندش مجبور به ترک او شده بود. (تورات - تکوین - اصلاح ۱۶ و قرآن سوره های ۲۵ و ۲۶)

- «لوط» با دو دختر خود همخوابه شده بود و ملت او همجنسگرا بودند که حتی مایل به دست اندازی به دو میهمان زیبا و جوان او بودند. (تورات - تکوین - اصلاح ۱۹ و قرآن) متجمان و مفسران کتب دیشی مدعی شده اند که دو جوان زیبائی که میهمان «لوط» بوده اند، فرشتگانی بوده اند؟ من نادرستی این سخن را در نوشته ها و مقالات پیشین ثابت نموده ام و توضیح داده ام که خداوند برای سخن گفتن با انسان نیازی بفرستادن ملانکه در جسم انسانهای دیگر ندارد و از سوی اگر بخواهد دو جوان زیبا برای «لوط» و یا شخص دیگری بفرستد میتواند اینکار را محرومراه انجام بدهد تا بهانه ای بدست ملت همجنسگرای «لوط» ندهد؟

اما در رابطه با واژه‌ی ملانکه، بدرستی میدانیم که در اصطلاح عامیانه و مردمی، به هر دختر و پسر زیبائی صفت فرشته می‌دهند و کلا خوشرویان و زیبایان را ملانکه و فرشته می‌نامند. و این در زبان پارسی خیلی بکار می‌رود که کسی را به فرشته تشبیه کنند! می‌گویند دختره را نگاه کن مثل فرشته قشنگ!

- اما افسانه «ابراهیم» که بر اساس نوشته تورات و انجیل همسرش «سارا» را برای

گاو ، گوسپیند ، شتر و برده به «فرعون مصر» فروخت . (تورات
- اصلاح ۱۲)

«ابراهیم» در پی بروز قحطی و وجود تنگdestتی در میان خانواده اش بسوی مصر حرکت می کند زیرا شنیده است که فرمانروای مصر زنان زیبای را از پدران و برادران در برابر پرداختهای خوبی خریداری میکند ... «ابراهیم» از سارا که در اصل خواهر اوست و ازدواج با خواهر در میان قوم آدم یا ابراهیم در آن زمانها اشکالی از نظر خودشان البته نداشت، میخواهد که در مصر خودش را خواهر او معرفی کند تا به برکت او، ابراهیم بتواند به مال و نواشی برسد.

دقیقاً عین سخن ابراهیم تورات در این باره اینچنین است :
« وقطی در آن زمین شد و ابراهیم به مصر فرود آمد ... چون نزدیک بورود مصر شد بزن خود سارا گفت اینک میدانم که تو زن زیبائی هستی همانا چون مصریان ترا ببینند گویند این زوجه اوست پس مرا بکشند و ترا زنده نگاه دارند پس بگو که تو خواهر من هستی تا تو برای من سبب خیری شوی ... هجرد ورود ابرام و سارا به مصر .. امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند پس وی (سارا) را بخانه فرعون در آوردند و در ازای آن به ابراهیم احسان نموده و به او میشها و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران دادند »

«ابراهیم» با «هاجر» که هدیه «فرمانروای مصر» به «سارا» بوده است همخوابه گشته و «اسماعیل» (نیای بزرگ قریش و پیامبر اسلام) را آورده است

«سارا» که بچه دار نمیشده است در پی سفارشش چند جوان زیبا بخانه «ابراهیم» میآیند و باردارشدن «سارا» را به او خبر میدهند ... «ابراهیم» مدعی میشود که این جوانان زیبا نه ملانکه ، بلکه خود خدا بوده اند که درچهره جوان به خانه و حريم او وارد شده و مژده بارداری همسرش را داده اند؟!

پس از اینکه «سارا» هم دارای فرزند میشود رقابتی سخت بین «سارا» و «هاجر» و فرزندان این دو پدید میآید . «ابراهیم» برای پایان بخشیدن به درگیری همسرانش تصمیم به نابودی یکی از فرزندان خود میگیرد باعنوان قربانی و به امر خدا!؟ که البته این مسئله قربانی در اصل یک تقلید نابلدانه و منحرفی از اندیشه آریانی و میترا می باشد

زیرا کلا اندیشه قربانی از پسین میترا و آنهم تقریبا هفت هزار سال پیش رایج میشود که به ریشه یابی این مسئله هم خواهم رسید و در این مورد مفصلًا صحبت خواهم کرد.

اما «ابراهیم» پس از اینکه خود را برای سربریدن فرزند رشیدش ناتوان میباید از کشنن او اجتناب ورزیده و مدعی میشود که خداوند خواسته است او را امتحان کند!؟

در باره این امتحان نمودن هم من نظریه ای نوین و تازه دارم که بعض شما عزیزان خواهم رساند

درگیری زنان «ابراهیم» پایان میپذیرد بدین رو «ابراهیم» بر آن میشود تا «هاجر» و فرزند او «اسماعیل» را در صحرای خشک و سوزان عربی رها سازد

- «داود» هم که به همسر یکی از فرماندهان سپاهش تجاوز نمود و پس از آنکه آن زن از داود حامله شد ، شوهر او را به

جنگ فرستاد و دستور داد تا او را از پشت بکشد و پس از مرگ شوهر، داود زن را به حريم خود آورد و نتیجه این عملیات هم سلیمان بود. (تورات - ساموئل اول - اصحاح ۱۱)

- خود «سلیمان» با اینکه زن و فرزند بسیار داشت به عشق «بلقیس» ملکه صبا، به آن کشور لشکرکشی نمود و «بلقیس» را ربود و با او ازدواج نمود. (تورات - پادشاهان اول اصحاح ۱۱)

خدای آریائیان - «دانا و توانا» خدای آدمیان - «نادان و ناتوان»

اما در برابر همه این مسائل و مشکلات و در تمامی این هنگامه ها قدرن و مردم آریائی بمراتب انسانی تر و آگاهتر میزیسته اند و همجنسگرایی و ازدواج میان «خواهر و برادر» و «پدر و دختر» هرگز در ایران وجود نداشته است و از سویی چنانچه در کتاب «دینداری و خردگرایی» نوشته‌یم حتی خدای آریائیان خداشی است دانا و توانا در برابر خداوند فرزندان آدم که خدایشان، خداشی نادان و جاہل است !!

زیرا خدای آدمیان قدرن را نمی‌شناسد و وجود انسانها در آنسوی آبها را نمی‌داند و هر چه هست در آدم و از آدم می‌داند و کلا قصه‌هایی که از آدم تا خاتم روایت می‌شود افسانه‌هایی است که سخن از جهل و نادانی خدای آنها می‌گوید در برابر خدای آریائی که خواهیم دید هم دانا و هم خردمند می‌باشد مثلًا خدای آنها می‌داند که چهار قدم بالاتر از دشتی که آدم و حوا در آن سرگردانند قدم‌های بزرگ مصر و سیاهان آفریقا و قدرن

آریانی وجود دارد که فرزندانش میتوانند با آنها پیوند زناشوی
بینند بجای اینکه با خواهران خود همخوابه شوند ، و برای
گزینش خراهر زیباتر خون و خونریزی راه بیندازند !!
و اساسا در قصه درخت منوعه و توطنه ابلیس و غیره نیز
خدای آدمیان خدای نادانی است که توانا و دانا به آینده نیست تا
بداند آدم گول میخورد و ابلیس توطنه می کند !!

حتی در توجیهات فلسفی نیز که پس از قرنها، فلاسفه دینی
مایل به سرهم کردن قضیه بوده اند مسئله قیاس ابلیس را حمل
بر نادانی او از جوهر و اصل و ذات آدم نموده اند غافل از آنکه
ابلیس خود فرشته و ملائکه ایست بدون اختیار که تماما در
فرمان خداوند است و این آدم است که قدرت اختیار و عصيان
دارد نه هیچ فرشته و ملائکه دیگری !!

و علغم اینکه خدای آدمیان نادان به آینده و آنچه خواهد گذشت
است بلکه نوکر و خدمتکاران و آفریده های او (چون ابلیس
و آدام) تبدیل به رقبا و حریفان و همزمان او میشوند و با او
درگیر میشوند و عصيان امر و فرمان او میکنند !!

آیا خدا نادان به عمل آدمیان است تا آنها را بیازماید ؟

در توجیهات فلسفی دینی مسئله ابلیس و آدم و کشتی نوح و
قربانی کردن ابراهیم و غیره را، آزمودن این شخصیتها توسط
خدا خوانده اند و فلاسفه مدعی شده اند که مثلا خدا خواسته آدم
را امتحان کند ببیند بحرفش گوش می کند یا نه ؟ و یا ابراهیم
را می خواسته امتحان کند که آیا فرزندش را در راه خدا
قربانی خواهد نمود و یا نه !!!

و خیلی جالبه که هیچکدون، نه آدم و نه ابراهیم بحرف خدا نمی کنند !!

آدم به بهانه گول حوا خوردن و ابراهیم به بهانه کندی چاقوا و از سوئی این مسئله امتحان نمودن انسان هم حمل بر جهل و ندانی این خدا میشود !! زیرا خداوند که خود آفرینشده آدم و ابلیس و ابراهیم است دانا و توانای کل نیز باید باشد پس دیگر چه نیازی دارد که با جان و زندگی مردم چون عروسکانی بازی کند و از آنها امتحان بگیرد !! ؟

یک معلم آنگاه از شاگردش امتحان میگیرد که به توانائی و دانش او آگاه و دانا نباشد !! اگر بداند که شاگرد قبول ویا رفوزه خواهد شد دیگر جای امتحان ندارد ! از طرفی خدا که یک معلم ساده نیست ! خدا آفرینش زمین و زمان و بشر و هستی است!؟ خدا قادر و توانا و دانا به همه چیز و همه کس می باشد پس نیازی ندارد که کسی مثل گوسپتندی فرزند دلبند خود را سر ببرد و یا در لباس دو جوان زیبا و ورزشکار به کسی مژده پدر شدن بدهد و یا با دیگری چنان و چنین کند !!؟

زردشت که خودیکی از پیروان میتراء است برای تصفیه و تطهیر و اصلاح آثین او (یعنی آثین کهن آریاشی آثین میترا) قیام میکند ، تا مشخصا همین دوگانگی برداشت‌های آثینی فلسفی ای که بخاطر ورود تفکرات آدمیان به میان آریاشیان آمده است را پاک و منزه سازد

و برای همین منظور است که اولاً قربانی را منوع میکند و ثانیاً خدایش را « اهورا مزدا » « دانا توانا » می نامد و قربانی گلو نر که از پسین میترا متداول بوده است را نیز نفی میکند

اما فلسفه قربانی؟

در هنگامه میترا چون زمین منطقه پامیر (واقع در همین تاجیکستان کنوی) نیازمند کود بوده است ، میترا برای حاصلخیزتر و پربارتر شدن زمین از مردم پامیر می خواهد تا گواوان را سر بریده و خون آنها را بر روی زمین پخش کنند ، مردم چنان می کنند و زمین در پی این کود دهی حاصلخیز و پربار می شود و مردم از آن پس چون از بنیان و ریشه و فلسفه اصلی دستور میترا نا آگاه بوده اند گمان میکنند که نفس سر بریدن حیوان «تیکو» و «بار» ده می باشد و از آن پس کشتن گواوان و بعدها انواع دیگر حیوانات را بعنوان قربانی دنبال میکنند ...

البته هنوز هم هستند میلیاردها انسان ، از آئینه های مختلف که در سال میلیاردها حیوان را سر می برند و احياناً کتاب میکنند و یا بین مردم تقسیم میکنند و یا هم در خاک چال میکنند ، و همه اینها از جوهر و ریشه ای اصلی اندیشه کشتن گواوان بدست میترا بیخبرند

اما فراموش نکنیم که خدای آریانی از همان هنگامه میترا و یا گیومرث ، خداشی دانا ، آگاه و توانا بوده است که مردم را به راستی درستی و نیکوکاری میخواندند و برخلاف این خدای درستکار آریانی ، خدای « آدمیان » خداشی بوده است «حلال مشکلات » رهبران قبائل ! که البته نام پیامبر هم بر خود می نهاده اند !! این خدای حلال مشکلات هر گاه که رئیس قبیله (پیامبر) مشکلی داشته برای کمکش فرشته ای می فرستاده و

تمامی جهل و نادانی این روسای قبائل (پیامبران) نیز بحساب خدا گذاشته میشده و رهبران قبیله بنام پیامبر خدا از قول و اراده او سخن می‌گفته اند.

- «موسى» که فرد تحصیلکرده و دنیا دیده و نجات دهنده «بنی اسرائیل» از سرزمین «مصر» میباشد، پیامبر تصحیح و متمدن ساز این قوم است زیرا که وی با «ده فرمانی» که میآورد بسیاری از نشانه های بی تمدنی دیروز مردمش را منحل میکند

هر چند «موسى» با «ده فرمان»، میتوانست تحولی در تفكر قوم خود پیدید آورده و آناترا بسوی «تمدن جهانی» نزدیک کند، اما فرزندان دیگر «ابراهیم» که در «صحرای عربستان» و «مکه» میزیسته اند همچنان صدھا سال پس از «موسى» و «عیسی»، بر سنن توحش قبل از «موسى» میزیسته اند که سر بریدن فرزندانشان، همجنسگرایی و همخوابگیهای بی رویه ادامه داشته است، بگونه ایکه کمتر بزرگمردی را از «قریشیان» میتوان سراغ گرفت که در دامان «پدر و مادر» خود بزرگ شده باشد و اساس زندگی قبیله ای بر زندگی خانوادگی برتری داشته و به نوشته «طبری» و مورخان بسیاری، حتی «عبدالله» (پدر پیامبر اسلام) نجات یافته از قربانی شدن در پای بتهاست. زیرا پدرش نذر کرده بود که اگر ده فرزند بیاورد، یکی از آنان را در برابر بتها سر خواهد برید!

دیگر نشانه توحش «تازیان»، زنده بگور کردن «دختران» است که آن نیز بخوبی در «قرآن» نقل شده است.

«تمدن آریائی» در هنگامه «آدم عربیان و وحش»

باری، اینها مزوری شتابزده بر بی تمدنی «تاریخ آدمیان» (مردم و ادیانی که پیدایش بشر را از هنگامه آدم می دانند) بود. حال ببینیم در شش، هفت، هشت و نه هزار سال پیش که هنوز نه «آدم» وجود داشته است و نه «آدمیان»، بر مردمانی که آنسوی «خلیج فارس»، «کرخه» و «کارون» = جیحون و پامیر و تاجیکستان امروزی و بگفته ای در آنسوی «بین النهرين» زندگی می کرده اند، چه میگذشته است؟! و آئین و تمدنشان چگونه بوده است؟

بر اساس پژوهش‌های گریشمن و تحقیقات عمیق و ریشه ای «زنده یاد ایرج اسکندری» در تاریکی هزاره های آریائی پی می بریم که از نه هزار سال پیش نشانه های «زنده‌گی متمدن»، «همزیستی» و «دهداری» در میان آریانیان بچشم میخورد! یعنی هزاران سال پیش از «آدم» و «آدمیان» آریانیان با تمدن، با شعور و دانشمند میزیسته اند.

نه هزار سال تمدن دهداری و کشاورزی در آریائیان
استاد محمد عاصمی عضو آکادمی تاجیکستان که بارها چون دیگر مهربان یاران تاجیکی در پاریس در خدمتشان بوده ایم دو سال پیش طی گفتگوشی در رادیو ما گفتند که در منطقه سه رزم تاجیکستان آثاری جدیدا کشف شده است که بیش از هفت هزار سال قدمت دارد

جانباخته آریانی استاد سيف الدين محمد عاصمی دقیقاً گفتند که :

« من باید بگویم که در واقع تاجیکستان برای تایید و تصدیق اینکه ماتاریخ و تمدن هفت هزار ساله داریم مدرک جدیدی داریم که میتوانیم آنرا ارائه بدهیم و آن کشفیات بزرگی است که در این سالهای اخیر در تاجیکستان انجام شده و در پنجه کت مشهور آثار بزرگ آریانی پیش از اسلام در آنجا محفوظ است و در سه رزم هم جاهانی و آثاری کشف شده که حاکی از تاریخ و تمدن هفتهزار ساله ما می باشد و ما میتوانیم با دلیل و مدرک به این تاریخ افتخار کنیم ... »

و دقیقاً در منطقه سیلک کاشان هم صنایعی در چهل سال پیش بدست آمد که حاکی از همین قدمت هفت هزار ساله تمدن آریانی بود و در سال ۱۹۶۱ نمایشگاهی در پاریس با نظارت و ابتکار باستان شناس فرانسوی هانری گریشمن در سالن نمایشگاهها هدت چند هفته دایر بود که شخص ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه و آندره مالرو وزیر فرهنگ این کشور پیامهای مهمی که در تائید همین هفت هزار سالگی تمدن و هنر آریانی بود قرار نمودند.

این سخنان ، حقایق و واقعیات کشف شده تاریخ است که آنهم متاسفانه و شاید هم خوشبختانه ، بدست دیگران کشف شده است .

کاوش‌هایی که چند سال پیش در «استان کرماتشا» بعمل آمده نشان میدهد که قدمت زراعت اسکان یافته و دهزیستی ، در

«ایران» به هزاره های هشتم و نهم پیش از میلاد میرسد ، کاوش‌های انجام شده در دهکده های : «آسیاب» ، «تپه سراب» (در نزدیکی کرمانشاه) یکی از کهنترین آثار زندگی زراعتی «ایران و جهان» را مکشوف ساخته است و قدیمی‌ترین خانه های را که انسان آریانی برای سکونت خود ساخته است را آشکار می‌کند .

دانه های گندمی که در این خانه های کهن یافت شده ، همراه با ابزارهای تیزی از سنگ است که بر روی تیغه های آن ، آثار برش ساقه های نباتات نمودار است و همچنین آسیابهای ابتدائی که بوسیله آن «گندم» ، آرد می‌شدند ، کشف گردیده است

...

انسان آریانی نه هزار سال قبل از میلاد ، با ابزار و ادواتی که برای بریدن و نرم کردن «گندم» اختراع کرده ، زندگی جدید زراعتی را نیز آغاز نموده و بنوشه «گیرشمن» باستان‌شناس بزرگ فرانسوی ، هفت هزار سال پیش از «میلاد مسیح» و چهار هزار سال پیش از «زندگی آدم» ادیان تازی ، در «نواحی کوهستانی زاگرس و کردستان و آسیای صغیر» قدمنهایی مبتدا بر کشاورزی - دامداری و دهیزیستی ایجاد شده بود و این تحول در شیوه زیست ، از هزاره هفتم پیش از میلاد در «کردستان» پدید آمده بود .

همین امسال هم (۷۰۱۸ آریانی) بر اساس نوشته روزنامه های ایران بارها و بارها در مناطق کردنشین ایران آثاری که حاکی از همین تاریخ و تمدن هفت هزار ساله ایران بود کشف شد

بر اساس کاوش‌هایی که در «مرودشت» انجام شده، دهکده‌ای از هزاره هشتم پیش از میلاد کشف شده است، این دهکده از رونق کشاورزی در «مناطق جنوبی ایران»، در این دوران حکایت می‌کند که: مردم دشت حاصلخیزی را در نزدیک «شیب کوه» و در کنار رودخانه کوچکی مورد سکونت قرار داده بودند و در خانه‌هایی که در همین دهکده از گل کشف شده، پی می‌بریم که در نه هزار سال پیش آریاشیان با پخت و پز و کوره‌های نانپزی - کوزه گری - ظروف منقوش متنوع و بسیار ظرفی آشنا بوده و حتی دوکها و آثاری از پارچه بافی پیشافت، وسائلی برای انجام مراسم مذهبی و همچنین مجسمه هاشی از حیوانات، پرندگان و انسان را میتوان یافت. و چنانچه روزنامه نیویورک تایمز در ششم ماه ژوئن همین امسال (۱۹۹۶) نوشت با بررسی و کاوش روی خمره‌هایی که بیست سال پیش توسط باستانشناسان امریکائی در شمال غربی ایران کشف گردیده معلوم شده است که آریاشیان از هفت هزار سال پیش آنقدر متقدم بوده اند که شراب می‌ساخته اند و آنرا در خمره‌های مخصوص میریخته اند.

هفت هزار سال تمدن خانه سازی آریاشیان

بر اساس پژوهش‌های «زنده یاد ایرج اسکندری» در آخرین اثر جاودانه اش «در تاریکی هزاره‌ها» در شش یا هفت هزار سال پیش، «آریاشیان» خانه سازی را با خشت شروع کرده اند و بر اساس کشفیاتی که در «سیلک کاشان» بدست آمده، در آن هنگامه خانه‌هایی از خشت خام جانشین آلونکهای قبلی شده

است و در همین هنگامه «انسان آریایی» همزمان با «خشت سازی»، «درب و پنجره سازی» را بوجود می‌آورد.

حتی در هزاره ششم، خانه‌ها را بگونه‌ای می‌سازد که از «نور خورشید» بتواند بهره ببرد. در همین هنگامه است که زندگی دهنشیینی «انسان آریایی» به زندگی شهر نشینی تبدیل می‌شود و چون کم‌دهکده‌ها بهم نزدیکتر می‌شده‌اند، اولین زندگی شهری که برخاسته از پیوستن چند ده بوده در «پامیر»، «شوش» و «سیلک» پدید آمده است.

این مناطق بوسیله رودهای: «کارون» - «کرخه» و جیحون و شبعت آنها، سرزمینهای سرسیز و حاصلخیزی را تشکیل میداده است که به «باغ فردوس» یا «جنت عدن» مشهور بوده است و شاید «جنت تجربی من تحت الانهار» که در «قرآن» به مسلمین وعده داده شده بود، همینجا بوده باشد.

«جنت» یعنی: محله‌ای پوشیده از سبزه و درخت. و «رودخانه‌ای جاری» هم که رودهای «کارون»، «کرخه»، و «جیحون» بوده است که «تازیان» قطره‌ای و شاخه‌ای از آنرا در صحرا خشک و سوزان خود نداشته‌اند.

برخی نیز باغ فردوس و جنت عدن را سرزمین فلسطین و اسرائیل کنونی دانسته‌اند و بر اساس کاوش‌های اخیر و آخرین آثار بدست آمده که در شهریور و مهر ماه دو سال پیش (۷۰-۱۶) از قمدن کهن آریایی در اسرائیل، به گستردگی قمدن کهن آریایی از جیحون تا فرات پی میریم.

بشو از افسانه نوین «آدم»

و اما امروز من مایلیم یک نظریه نوین دیگری را در رابطه با آدم و حوا مطرح کنم که این نظریه حاصل و نتیجه همان بحثی است که تا کنون شنیدید!

«هبوط» را درباره «آدم» میتوان تبعید معنی کرد و با شناخت تاریخ مفهوم تر میشود که «آدم» یک عنصر خطاكاری بوده است که از شهرهای متعدد اطراف، در «صحراء» رها شده است، زیرا چنانچه میتوان از تاریخ استخراج کرد، بیشک «آدم» بشری بوده است که در «فلات پامیر یا فلات ایران» و در میان آریاییان زندگی میکرده است و بخارط خطاهاش که مرتكب میشود، «رب» که همان «فرمانده» و «رهبر بزرگ» و شاهنشاه «شهر شوش» بوده است، حکم به تبعید «آدم» در «صحرای برهوت سینا» ... میدهد و چون «فرمانده شوش» (رب) نمیخواسته که «آدم» بتواند تولید مثل کند، تا فرزندان نابایی از خود پدید آورد، وی را بگونه ای «مقطوع النسل» نموده و بهمراه همسرش «حوا» در صحرای آنسوی «بین النهرين» رها میکند.

اما گویا «آدم و حوا» تنها ساکنان «صحرای سینا» نبوده اند و چنانچه «ملت اولیه استرالیا» چهل هزار سال سابقه تمدن دارد، «سرخ پوستان آمریکا» پنجاه هزار سال سابقه زندگی دارند و

«بومیان سیاهپوست آفریقا» و «صحراى سینا» نیز که از دهها هزار سال پیش وجود داشته اند، در هنگامه تبعید «آدم»، افراد و یا فردی از سیاهان «آفریقا» با او آشنا شده و به طبابت و توصیه یکی از همین سیاهان غول پیکر توسط دارویی که از درختی تهیه شده بود، شفا میابد که بعدها آن سیاه غول پیکر «ابلیس» نام گرفته است.

«آدم» از آن پس دیگر بار میتواند چون انسانهای عادی تولید مثل کند.

اقدام به مداوای «آدم» برخلاف دستور «فرمانده شوش» (رب)، بوده که مایل به تولید مثل این عنصر بوده است! البته پیش بینی «فرمانده شوش» «رب» درست از آب در می آید و چنانچه در تاریخ شاهدیم فرزندان «آدم» نه تنها هرگونه کارهای خلاف اخلاق و غیره ای را مرتکب میشوند بلکه همه آن کارها را بحساب خدا گذاشته و خودشان را هم «پیامبران خدا» معرفی نموده و «تاریخ تمدن بشر» را هم از میان برده و «تاریخ توحش صحراء نشینان» را بجلی «تاریخ کهن و متmodern: «مصر» - «ایران» و «آفریقا» به جهانیان معرفی مینمایند و «پیدایش بشر» را که میلیونها سال سابقه حیات دارد را به «آدم و حواشی» که کمتر از ششهزار سال عمر دارند نسبت میدهند ... باری بدینسان است که در یک سوی جهان، تمدنی با هفت و یا نه هزار سال سابقه «شهر نشینی» - «خانه سازی» - «ابزار سازی» - «تشکیل خانواده» و غیره پا میگیرد و در آنسوی آبها، نسلی از یک انسان تبعیدی پدید میآید که قرنها در بی تمدنی و ندانی بسر میبرد ... و تاریخ خود را تاریخ کل بشر میسازد !!

جالب است بدانیم که تمامی نامهای استفاده شده در هنگامه «آدم»، نامهای ایرانی است چون:

«آدم»: بشر، انسان «رب»: سرور، آقا

«ابلیس»: نیرنگ باز، خشن، بد بو

«پادشاه و فرمانده بزرگ شوش» که در میان مردم از احترام و «قدرت اهوراژی» خاصی برخوردار بوده است، «مظهر توانائی - دنائی» و «سمبل انسان نمود» دوران خود بوده است که با نام «رب» از او یاد میشده است.

«آدم» که به جز «پادشاه شوش» که فرماندهی مقتدر و توانا بوده است، «نیروی برتر» دیگری را نمی‌شناخته است و «نیروی برتر» (شاهنشاه شوش) جایگاه خداوند را داشته است، برخلاف دستور «پادشاه شوش» (رب) به طبایت ابلیس گوش داده و پس از مداوا شدن با حوا همخوابه میشود و افسانه «درخت ممنوعه»، «ابلیس» و... از همان دوران در میان فرزندان آدم بر جای می‌ماند و حالت افسانه‌های مذهبی میگیرد.

درست در همان مرحله تبعید و توحش «آدم»، در «بخش غربی ایران کتوئی»، «تمدن خطی» پدید می‌آید.

استناد بحسب آمده از پنج تا شش هزار سال پیش (هنگامه تبعید آدم) نشان میدهدند که در «سلسله جبال کوهپایه غربی زاگرس»، قبائل: «هوریان» - «لولویان» - «گوتیان» - «کاسیان» و نیز برخی قبائل دیگر که ظاهرًا با «قبائل ایلامی» خویشاوند بوده اند، زندگی میکرده اند.

ظاهرًا قبائل «هوریان» در پنجهزار سال پیش در حدود دره

رودخانه «دیاله» و «گوتیان» در محل شرقی تر از «لولوبیان» زندگی میکرده اند.

در چهار هزار سال پیش قبائل کاشی در بخش مرکزی «کوهستان زاگرس» در سرزمینی که امروز «لرستان» خوانده میشود، میزیسته اند این تا مرز «کردستان» و «رود دیاله» امتداد داشته است.

از سوئی، شباهت و همسانی تدنهای مکشوفه در سرزمینهای آریایی از «بین النهرین» تا «آسیای صغیر» تاجیکستان-«افغانستان» - «ترکمنستان» و تا ایران در زمانهای بیش و کم نزدیک بوجود آمده، مسئله خویشاوندی و منشاء یکانه این تحولات را نزد باستانشناسان و خاور شناسان مطرح ساخته است :

در «ایران» که بیش از همه جا مورد کاوش قرار گرفته است، تمدن شهرنشینی و زراعتی را میتوان از هفتهزار سال پیش یا پنجهزار سال قبل از میلاد ثبت نمود که در همان هنگامه تدنهای «حسونه» واقع در جنوب «موصل» ، تمدن «تل حلف» واقع در دشت «دجله علیا» و تمدن «اریدو» در جنوب خاک «بین النهرین» در کنار هم بطور مسالت آمیز میزیسته اند.

بدین رو امروز با کشفیات تاریخی ، ما بعنوان «عناصر آریایی» میتوانیم تاریخ متمن آریایی را به هزاره هفتم پیوند بدھیم ، زیرا که اولین نشانه های کشف شده از تمدن در «نجد ایران» که همین تاجیکستان و استانهای بسیاری را هم شامل میشود حداقل به هفت هزار سال پیش می رسد و ما بعنوان عناصری

آریایی چرا باید در اسارت اندیشه های «آدم» تبعیدی و فرزیدان او قرار بگیریم و تاریخ اصلی و قدیمی خویش را زنده نکنیم؟!

امروز بر کسی پوشیده نیست که تاریخ پیدایش بشر اولیه، به میلیونها سال پیش میرسد! و سرخ پوستان آمریکا و سیاهان آفریقا و بومیان استرالیا دهها هزار سال سابقه تمدن دارند و آریانی ما بر اساس یافته های باستانشناسی حداقل هفت هزار سال سابقه تاریخ و تمدن داریم.

بدین رو با این توضیح و پژوهش نوین و کوتاه از هزاره های آریایی است که میتوانیم سالنامه و گاهشمار ایران را با درخشش پر شکوه هفت هزار ساله سرزمنی خود پیوند داده و از تاریخ هفت هزار ساله «آریانی میترانی» در همه جا نام برده و از این تاریخ بجای تاریخ تازی و یا میلادی که هردو در اصل عبری می باشد، استفاده کنیم.

سال "آریانی، میترانی" ۷۰۱۶ برابر با ۱۳۷۵ تازی

اگر دیروز را بیاد آوریم و خوبیهای گذشته را شعار کنیم تا به شعوری نوین دست یابیم و بتوانیم «فلک را سقف بشکافیم و طرحی تو در اندازیم» کاری نیکوست.

اگر ملتی و مردمی از سابقه و دستآوردهای کهن خویش سخن بگوید تا تجربیات گذشته چراغ راه امروز و فردا باشد، آنهم کاریست نیکو.

یک ملت چون خانواده ای میمایند که میباشد که اصل و اصول خویش افتخار نموده و حتی بدیها را در جهت خوبی و نیکوئی ترمیم کند.

ملیت و زبان در طول تاریخ برترین جایگاه پیوستن و همبستگی مردم بوده است، هر چند در هنگامه هائی اندیشه ها و ادیان و مذاهیبی بر این اصل پیشی گرفته اند، اما ره آوردهای جدید در هر سرزمینی بی تاثیر از داشته های کهن ملی هر ملتی نبوده است!

بهمن خاطر است که سوسیالیست چین با روسیه و روسیه با کوبا و همه اینها با سوسیالیست غرب بكلی فرق میکند و یا اسلام عربستان با اسلام لبنان، سوریه، مصر، شمال آفریقا و همه اینها با اسلام ترکیه و ایران فرق میکند...

در گاهواره امروز جهان که غرب «حاکمیت کلیسا مسیحی» و ما «حاکمیت فقاهت اسلامی» را (قدرت گران) تجربه کرده ایم، هر با خردی را برابر میدارد تا با جهل، خرافه، نیرنگ و ریا با هر نام و به هر شکلی که بوده و هست مبارزه کند هر چند این نبرد بر توده های مؤمن که مقدساتشان هر چند پوشالی اما پیوسته با عصبیتهای ژرف میباشد، گران آید و سخت پذیر باشد، اما وظیفه هر عنصر خرد گرانی که در جهت روشنگری جامعه گام بر میدارد آنست که «افشا گر و آگاهیبخش» باشد!

بدین روست که ما از این پس از «تاریخ هفت هزار ساله آریائی - میترائی» سخن میگوئیم و چنانچه گفتیم با سنجشی که از اولین نشانه های زندگی و تمدن آریائی در نجد (فلات)

سرزمنی وسیع آریایی ، " و آن هنگامی است که تاریخ آنرا میتوان در حدود هزاره پنجم پیش از میلاد قرار داد و میتوانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان فلات پامیر و یا ایران که از پامیر تا کرخه و کارون و بگفته ای از جیحون تا نیل پیش رفته و ادامه داشته است را بدون انقطاع تعقیب کنیم " و «پیدایش میتراء» ، اولین آئین و خداوند آریایی (که از همین تاجیکستان و مشخصا از پامیر برخاسته است) بدست آورده ایم تا سقوط آخرین سلسله شاهنشاهی در ایران ۷۰۰۰ سال (= پنج هزار سال پیش از میلاد + دو هزار سال پس از آن) واز آن تاریخ تا به امروز را که ۱۸ سال می گذرد برآن فزووده ایم ، که میشود سال ۷.۱۸ " آریانی ، میترانی ".

و خوشبختانه تاکنون دو سالنامه ۷.۱۷ و ۷.۱۸ آریانی منتشر شده است و امید که روزی تمامی ملتها و دولتهای آریانی از این سالنامه هفت هزار استفاده نمایند

مختصر پایانی

استاد ایرج ملک پور که یکی از دانشمندان بزرگ معاصر ما هستند و عادتا سالنامه های ایران توسط این استاد بزرگ استخراج میشود چند ماه پیش (فروردین ۷.۱۸ آریانی) طی مصاحبه ای با مجله زمان که بخشی از آن در اطلاعات بین الملل (۱۳ فروردین ماه) هم چاپ شده بود فرموده بودند که آریانیان از هفت هزار سال پیش دارای تقویم و تاریخ بوده اند.

و مهمترین سند از تاریخ هفت هزار ساله آریانی نظر حکیم عمر خیام فیلسوف و ریاضیدان و ستاره شناس و شاعر برجسته آریانی است که مبتکر تقویم جلالی ، یعنی همین تقویم

raig کنونی (هجری شمسی) می باشد، این بزرگمرد در قرنها پیش مایل بود تاریخ هفت هزار ساله را ثبت کند اما قوی بودن جو عربی و فشار سیاسی فقهای آنزمان این اجازه را ندادند و او به همین سالنامه هجری بسته کرد اما در یکی از رباعیات زیبایش بسیار نیکو و زیبا، حرف دلش را درباره تاریخ و تمدن هفت هزار ساله آریانی زده است:

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالگان سرسریم

هويت ملي

بنام انسان و بنام آزادی انسان

انسان ، اين آفرييننده توانا و مقتدر بر روی کره زمين که سياره ها و ستاره ها را
هم در خدمت خود ميگيرد .
انسان ، اين توامند بزرگی که هر روز دريانی از ناشناخته ها و غيب را کشف و
خلق ميکندو گلهای تازه ای را در باغ داناشی ميشکوفاند .
انسان ، همانی که اتم را ميشکافد و از آن انرژی میستاند و با همان اتم جان
انسانهای ديگر را میستاند !
انسانی که خداوند است و اهریمن ، پاک است و پلید ، مهریان است و نامهریان ،
آزاد است و اسیرا
بله بنام انسان !!

معنى لغوی هويت ملي !

پیش از هر چیز خوب است که به گوهر و ریشه و اساس این کلمه بپردازیم !

هويت که از اصل هوي و از سه حرف هاء ، واو و یاء آمده است معنای زیبا و
جالبی دارد که کلمه هوا معنی جایگاه تنفس و هوي معنای عشق و دلدادگی و میل
و رغبت و قلایل هم از آن می‌آيد .

* در روزهای ۲۱ و ۲۲ اکتبر ۱۹۹۵ کنفرانس هويت ملي در دانشگاه اشتنکن برگزار شد که بيش
از بیست نویسنده ، پژوهشگر و استاد با ارسال مقالاتی و یا با ایجاد سخنرانی در این کنفرانس
ديگاههای خود را مطرح نمودند .
آنچه از نظر ميگذرد نوشته ایست از حسن عباسی برای اين کنفرانس

بعدها این کلمه هویت بعنوان شناسانی و آیدی و ایدانتیت مطرح شده است و همان منظور بستگی و برخاستگاه را گرفته است و هم‌زمان هوا معنای جایگاه تنفس و هوی معنای عشق و دلدادگی را نیز با خود آورده است. پس زیباییست که بدانیم هویت از چه خانواده محترم و متخصص و زیبائی است.

اما ملی، از مل یعنی میم و دو لام می‌آید. مل در زبان قدیم آن شبِ جزیره تازی نشین معنی بخیه و کوك زدن بوده و یا هم پیونددادن!

بعد هم در زبان عربی و پارسی این کلمه، ملت بکار گرفته شده است که منظور اولیه همین رابطه پیوند و کوك زدن قومها و قبیله‌ها با هم بوده است.

حالا در این جلسه فرست طرح و بحث چگونگی شکل گیریهای همیودهای کهن را نداریم! اما بی‌شك انسان اولیه با شناخت گفت خود اولین کانون را تشکیل‌داده که در پی آن شناخت فرزند هم به آن اضافه شده و خانواده شکل گرفته و بعد از شکل گیری خانواده، قومیت و خویشاوندی، و پس از آن گروهی - قبیله‌ای شناخته شده، و هر چند واژه ملت یعنی کیش و آئین هم آمده است، ولی ریشه اول آن همان پیوند، کوك و بخیه زدن قبائل و قومها بوده است که جامعه‌ای بزرگتر از قوم - قبیله و خانواده را در پوشش یک آئیننامه مشترک بوجود آورده است.

گفتشی است که این دو واژه‌ی هویت و ملیت که از زبان عرب وارد زبان پارسی شده، تقریباً جای دو واژه پهلوی را گرفته که شناسانی و میهنه بوده است یعنی هویت ملی، معنی پارسی اش میشود شناسانی میهنه! واژه میهنه در زبان پارسی معنای زادبوم و خامان میباشد.

زندگی قبیله‌ای، هر چند هنوز امروز در ایران وجود دارد، اما در هزاران هزار سال پیش زندگی ملی میهنه با شکل گیری دولتهاي بزرگی جایگزین زندگی قبیله‌ای شده است.

شکی نیست که انسان روز بروز رو به ترقی است و هر روز با کشفیات بزرگ

تاریخی حقایق تازه‌ای از کهنگی و دیرینه بودن زندگی ملی میهنی در تاریخ بویژه تاریخ ایران بچشم میخورد.

بدین رو حق با برخی از پژوهشگران است که میگویند اعراب بدایه نشین که چه در پانزده قرن پیش و چه امروز بصورت قبیله ای و بدایه ای زندگی میکرده اند و این مردم که امی و جمعشان امت بوده اند، قابل مقایسه با مردمی که در چهارچوب قوانین یک ملت و دولت بزرگ و پهناور میزیسته اند نبوده و نیستند.

امی ، امت و امام

فرق ملت با امت : در یک کلمه امت یعنی مردم امی و نادان و ملت یعنی مجموعه ای از مردم با فرهنگ!

امی از کلمه ام و مادر می‌آید ، در زمان جاهلیت عرب به مردمی میگفته اند که جاهل و نادان بودند و عادتاً واژه امی در برابر اهل کتاب که زردشتی ها و یهودیان و مسحیان بودند بکار میرفت و به مردم و قبلیل قریش اطلاق میشدۀ است

اولین نشانه های یک هویت ملی در تاریخ ایران

آنچنانکه گفته میشود اولین دولت شکل گرفته در ایران ، دولت ایلام است! اما امروز با کشفیاتی که در پامیر تاجیکستان - شوش و سیلک کاشان انجام یافته است پن میبریم که از هفتزار سال پیش ، انسان ایرانی ، (حالا هر چیز دیگری که میخواهیم میتوانیم اسمش را بگذاریم انسان مهری - میترانی وغیره چون واژه ایران با اینکه بعدها بکار رفته ، برگرفت از همان واژه آریا است که اولین نژاد برخاسته از پامیر تاجیکستان بوده است) بله انسان ایرانی از هفتزار سال پیش دارای شناخت و شناسنامه و دانش میهنی بوده است زیرا که از پامیر تا شوش و سیلک ما تمدنی مشترک میبینیم که بعد از دو سه هزار سال از تمدن پامیر و سیلک و شوش ، دولت بزرگ و ملی و همبسته ایلام نام و جایگاه خود را بعنوان اولین دولت مقتدر ثبت میکند

یک دولت مقتدری مثل ایلامیان یکشبه و یکساله و صدساله میتواند شکل بگیرد

و بخش بزرگی از سرزمینی را که آذربایجان، کردستان، بخشی از خراسان
بزرگ و عراق کنونی را شامل میشده است را بهم بخیه و کوک بزند!!
آنطور که کشفیات جدید تاریخی نشان میدهد آن دولت با زبان و فرهنگ واحد
دبیله دولتهای میهنی دیگری در سرزمین آریانیان یعنی غرب ایران که
تاجیکستان کنونی را هم شامل میشده بوده است.

خوب پس از این مسئله شناسائی میهنی یعنی هویت ملی ، هویتها و
شناسایهای دیگری هم بیش آمده است که دستاوردها جز قتل و کشtar و نابودی
نبوده است و مسلم هر جدیدی که آمده تاریخ و تمدن قبلی را از بین برده است

بعد از هویتها ملی ، هویتها دینی وارد میدان سیاسی شده اند و سپاهیان دین
جدید روانه سرزمینها و مليتهای دیگر شده اند برای گسترش آئین نوین و بگفته
هائی حتی زردشت در جنگی برای پیشوایی آئیش، کشت شده است
(در پایان هویتها دینی و خاقیت نتوتها، هرچند جنگهای دینی ادامه داشته است
اما در قرن حاضر شاهد بودیم که هویتها ایدئولوژیکی فراوانی هم سر در آورد
چون: کمونیسم - اومانیسم - راسیونالیسم - اگزیستانسیالیسم و ..)
حالا کاری به تاخت و تازهای قبله ای نزدی و از بین بردن تمدنها هفت و پنج و
سه هزار سال پیش ایران نداریم ! همین فرهنگ و تمدن دوهزار و یا هزار و
پانصد سال پیش ما هم ، امروز چیزی ازش مانده نه میتوانیم درست و حسابی
بفهمیم معماری ما چی بوده - شعر و ادبیات ما چگونه بوده - ن سپاه و ارتض و
شهرداری و کشورداری ما چی بوده؟ و باستی حالا بعد از هزار و پانصد سال
زمینها را بشکافیم تا شاید یک کاسه سفالی و یا تخته سنگی و یا سکه و نشانی
در بیاوریم و آنرا به آزمایشگاههای غرب ببریم تا شناسنامه اش را آنهم تقریبی
در بیاوریم!

چون هم اسکندرها با تاخت و تازشان تخت جمشیدها را ویران مینموده اند و هم
تازیان جدا از ویرانی شهرها و اسارت و بندگی مردان و تجاوز بزنان، کتابخانه
ها و بیمارستانها را هم ویران مینموده اند
خوب این جنگها و این ویرانیها چگونه و با چه دستاوریز و بهانه ای شروع شده ؟!

با همین دستاویز کردن هویتها! نه تنها فقط با هویت ملی و میهن بلکه با هویت خوشنی - حاکی - فکری - نژادی و دینی هم مارا قتل عام کرده و میکنند! وقتی دهها قوم - قبیله - شهر - کشور در یک کشور بزرگ متعدد هم بسته ای به هم کوک زده شده زندگی میکرده اند تاکاه قدرت جویانی نوین برای ریودن کرسی قدرت شعاعی جدیدداده اند! برای نابودی ایلامیان باید یک نژاد و یا ملیتی نوین را مطرح کرد! طرح هویتی نوین از نژاد و خوشنی دیگر! یا با دستاویزی هخامنشیان، دولت مادها نابود میشوند و با یک هویت فکری و دینی دیگر اشکانیان و هخامنشیان و خلاصه با طرح همین انواع هویتها از همان دیروز تا به امروز مارا بجان هم انداخته اند!

بدون شک زیاده روی و ستمکاری قدرتمندان حاکم از یکطرف و جاه طلبی و قدرت جوشنی متفکران و روشنگران هم از طرف دیگر اصلی ترین عامل جنگها و سورشها بوده و برای شوراندن مردم هم همیشه باید یک بهانه ای باشد! حال دین شد دین، نشد قومیت و نژاد و بعدش هم ملیت!! توده های مردم تحت ستم و آرمانجو هم که همیشه دنباله رو آن کسی هستند که یا خوب حرف میزنند و یا خوب پول خرج میکنند و یا هم زور بیشتری دارد! شما اگر هر سه اینها را داشته باشید دیگران هم زیر پرچ شما جای خود را پیدا خواهند کرد!!

اگر مردم سرزمینی با نام ملیت و میهنه پیوسته و شناخته شده، بهم کوک زده شده هستند برای باره باره کردن این جامعه باید حرفی نو آورد! مسلطه خون و نژاد را مطرح کرد! بله تو از نژاد سامی من از نژاد آریا! تو از نژاد زرد و سرخی من از نژاد سپید! بعد تا دلتان بخواهد سرخپوستها رادر سرزمینهای خودشان قتل عام میکنند و سیاهان را باعنوان برتری نژادی از سرزمهين خودشان بیرون میکنند! ما خودمان در ایران هر چند بارها و بارها و اصلاً چند بار در هر قرنی، بجان هم افتاده ایم! ولی همیشه با هویت ملی و دینی توانسته ایم بهم کوک بخوریم و پیوند بیابیم! از همان هنگامیکه حالا فرض بگیریم که مادها در تاریخ هست تا همین دیروز! یا از همان زمانی که میترا از یک دهکوره ای در پاشین پای کوههای پامیر، آشین و اندیشه ای نوین را آورد بعد هم رفت همه دنیا را گرفت و تقریباً یک هویت کیشی در سراسر جهان پدید آورد! ولی در همان زمان که

میتر از مرزهای ایران خارج میشود، هویتهای جدیدی در ایران علم میشود برای یک قتل عام جدید و یک آثین و دولت و حاکمیتی نوین!

هر گاه که طرح شناسائی میهنی آنهم میهن بزرگ مطرح بوده است یک همبستگی توصیف ناپذیری پدید آمده، حالا چه رهبری بدبست هخامنشیان باشد چه بدبست پارتها و اشکانیان، یک وحدت و همبستگی بعد از یک خونریزی پدید آمده! و عادتا همه اینها ملیت ایرانی را باور داشته اند! یعنی در ایران اگر پارس حاکم بوده و یا کرد و یا تازی و دیگر قومیتها! ملیت ایرانی فرهنگ ایرانی و آداب و سنت ایرانی در تاریخ دفن نشده است!!

یعنی آنانکه به ایران تاخته اند و دولت و قدرت داشته اند یا با زور از سرزمین ما بیرون رفته اند و یا هم تحت تاثیر ایرانیان و فرهنگ و مذهبشان قرار گرفته اند و رنگ و روی خود را عوض نموده اند و ایرانی شده اند!! حالا این مهاجم چه اسکندر باشد چه عرب و چه مغول و یا ترک زبان!!

شناسائی انسان در هویت ملی

همیشه با توصل جستن به هویت ملی، همبستگی بوجود آمده همانطور هم اگر روزی سیاهان یا زردها و یا توراتیان و تازیان و غیره‌ها حمله کرده اند برای دفاع از میهن همه نیروها بسیج شده اند.

اصلاً مسئله میهنی و ملی همیشه برتری داشته نسبت به هویت نژادی - دینی - خوشنی - محلی - خاکی! و در تمامیت میهن پیوستگی گسترده‌تر بوده است.

در هویت ملی تکیه جهت شناسائی انسان تقریباً بر اساس جهان وطنی و گسترده میهنی است. بهمین دلیل از چهارچوبهای فردی - خانوادگی - قبیله ای - نژادی - زبانی - دینی خارج میشود چه بر سرده چهارچوبهای لهجه ای ا در تمامی هویتهای ملی تاریخ ایران از دیروز تا به امروز اقوام و قبیله ها و زبانها ی بسیاری در زیر سقف هویت ملی ایران به هم کوک زده شده اند و بخیه خورده

اندو البت هر قبیله و دسته و زبان و لهجه ای هم توانسته است آداب و رسوم و
سنن و لهجه خویش را حفظ کند !!

نکته بسیار جالب اینکه همین ماه گذشته پژوهشگران از ایران اعلام کرد که در
دهی نزدیک شهر بجنورد مردمی هستند که حوزه به زبان و بعقیده من به لهجه
پارتی صحبت می کنند !!

همبستگی زبانی در هویت ملی با حفظ لجه ها!

واقعاً بعض وقتها آدم از دسته بندی کردن زبانها توسط بعضیها خنده اش
میگیرد! بسیاری از لهجه هارا که ریشه زبان واحدی دارند را خیلیها بغلط زبانی
مستقل میدانند! مثلاً وقتی ما، در زبانهای برخاسته از سانسکریت یک هم
خانوادگی بزرگ میبینیم که خیلی از واژه های مستعمل در زبانهای اروپائی و
پهلوی و پارسی مشابه هم هستند و فقط از نظر لهجه ای در طی دوران تاریخ
متفاوت شده اند! دیگر این واقعاً جای تعجب دارد که لهجه های میهن آریا و پارس
بزرگ را که با استان فارس کشور فرق میکند را زبانی جدا بدانیم! بعضی
وقتها مایدامان میلود که، بعنوان مثال: کردها کی هستند و یا ریشه آذربایجان
چیست؟!

از هزاران هزار سال پیش کردها از اولین قومهای متمندن مسکن گزیده در ایران
بوده اند که از نژاد آریا هستند و یا آذربایجان همان آتوپات کهن است و
برخاسته از مردم آریا است! و دیگر لهجه های موجود ... اینها هرور زمان و بعلت
همبستگی قومی - قبیله ای - شهری - دولتش با دیگر مردم، تغییر لهجه یافته
اندو احیاناً واژه هاشی از دیگر زبانها هم بدانها افزوده شده است.

همچنانکه لهجه مردم خراسان بزرگ یا همین خراسان امروز و یا هر استان
دیگر سبب به استان دیگر فوق میکند و استان چیست؟ کلاً شهرهای ایران
هر یک لهجه ای متفاوت با شهر دیگر دارد! پس گویش هر شهر و روستاشی (در
ملیت بزرگ ایرانی) که بخاطر شرایط تاریخی و جغرافیائی خود لهجه ای خاص
دارد را غیتوان زبانی دیگر نامید.

و البته با همین هویت، می‌بوده است که در طول تاریخ یک زبان، زبان رسمی کل میهن بوده است. همچنانکه بعد از اسلام، حتی در ایران، دانشمندان و علماء، عربی مینویسند و هم عربی فکر میکنند.
و امروز باید کتابهای این سینا - فارابی و دیگران را از عربی به فارسی ترجمه کنیم!

همواره تهاجمهای نظامی تغییرات فرهنگی و زبانی و قاطی شدن نزدی را پشت سر می‌آورده است، و برای همین است که آتورپاتی و کرد و بلوج و گیلک و خراسانی که از یک اصل و یک برخاستگاه و یک قمدن و نژاد هستند، هر کاه مشترکاً قربانی یک تهاجم شده اند، با فرهنگها و نژادها و مقدمهای جدیدی پیوند یافته اند و هم چیزهایی بدست آورده اند و هم چیزهایی از دست داده اند

تلash استعمار نويin درجهت پراندن
ملتها از تك هویتی به چند هویتی!

از وقتی که استعمار آکادمیک و کلاسیک و حساب شده، شده است! بعضی اوقات با توطنه های استعماری و بیگانگان در چاههای تاریخی آنان افتاده و در آینده هم شوربختانه خواهیم افتاد!!

غرب یکروز مایل است اقتدار دو ملت بزرگ شرق، که یکی صفویان و دیگری عثمانیان است را از بین ببردا ناگهان مسائل نزدی - زبانی - قومی - مذهبی را چنان ماهرانه علم میکند که دو برادر را که به زبان مشترکی صحبت میکنند به یک خط مینویسند و حتی به یک آشین پاییند هستند را بجان هم میاندازد واقعاً جالب است بدانیم که شاهان صفوی ترکی حرف می زده اند و خلفای عثمانی که ترک بوده اند به پارسی شعر می گفته اند!!

امروز در سطح جهانی شاهد شگردهای استعمار نوین هستیم که بعد از بیش از صد سال باز تخمهای تهفته در خاک را میبینیم که مثلاً در سرزمین بی تیتوچکونه آبیاری نموده و منفجر میکنند!!

از پی همان جنگهای صلیبی و خصوصاً جنگ جهانی دوم، مسئله قومیت و ملیت

یک سلاح جدید برای استعمار میشود! چطور؟ وقتی زمینها را تقسیم کرد، و
دو دولت بزرگ عثمانی و ایرانی را تکه نمود بخشی از لوای اسکندریون را که
عرب زبان و متعلق به سوریه بود را داد به ترکیه! قبرس را مستمله کرد برای
ترکیه و یونان! پاکستان را مستمله کرد برای هندوستان، و افغانستان را برای
ایران و پاکستان! خوزستان و ترکه هرمز و جزایری را برای اعراب و ایران! و
خلاصه از این نمونه هاتا دلتان بخواهد موجود است!

با همین دستاوریزها ... روشن کردن آتش یک جنگ با تعصی که هر یک از
کشورها نسبت به زبان و لهجه و قومیت و ملیت و دین و حتی مذهب خود دارند
شعله ور نمودن یک جنگ مثل آب خوردن است !! مثل موش و گربه بجان هم
میافتیم برای یک متر زمین یا برای یک کلمه و لغت! برای یک اسم علی و عمر چه
سرهاشی که بريده میشود یا بجرائم بودن دریاشی از آنها باید قتل عام بشوند
و به بردگی و نوکری کشیده شوند و گروه تازه تاخته آقا و سرور و سید
میشوند و انسانهای متمندن پیشین غلام و عبد میشوند و خیلی از ماهها هنوز
نمیدانیم غلام و عبدالها از کجاست و هنوز اسم برادر من غلامحسین است و
همسایه من غلامحسن و دیگری عبدالعلی و عبدالرضا!

اما واقعاً بایستی اعتراف کرد که هر گاه هویت دینی مذهبی جایگزین هویتهای
ملی میهن شده است یک توقف و درجا زدن تمدن را بدنبال داشته است، هر
چند در مراحل اول شکلگیری قدرت هویت دینی، پیشرفتها و کشورگشائیهای
بچشم خورده است، اما پس از فتوحات، رشد و پویایی با هویتهای دینی متوقف
میشده است و حقد ها و عقده های فراوانی چون آتش زیر خاکستر می مانده
است و روزی روزگاری آنچنان شعله گرفته است که جانها و خانمانهای بسیاری را
سوزانده است.

اما از وقتی که در این چند قرن اخیر، یک هویت استعماری برای بعضی از
کشورها پدید آمده است تا ملتها و سرزمینهای دیگری را تحت سلطه خود
در بیاورند، دستاوریزی به انواع نژادها - ملیتها - زبانها و ادیان شدیداً رشد کرده
است و بعد از چند سال که همدمیگر را بجرائم شیعه و سنی، کتاب مسلمان و

درزی، کرد و عرب و یهودی، ترک و فرس قتل عام کرده ایم ... تازه یادمان می آید
که چه خطایی کردیم!

تفرقه در میان هویتها! برنامه های استعمار نوین!

استعمار چون زیرکترین و کمترین آن از سرزمین فخیمه انگلیس می‌آید، همیشه پیرو همان شعاری بود که میدانید: تفرقه بیاندار و حکومت کن! در تهران باید علیه ترکها جوک درست کنند و در تبریز علیه شمالیها و خلاصه خراسانی را کرد مسخره میکنند و کرد را بلوج و جدا از آن توطنه های مرزی استعماری که عرض شد فردا برای یک مقاله جوک گون که توهین به فلان شهر و دیار بوده جنگی راه خواهد افتاد که بیا و ببین!

باری! سخن بسیار و فرصل کم! منهم همیشه تیترگون سخن میگوییم و یا مینویسم و البته این تیترها و دریچه ها به خود من در مرحله اول و بدیگران فرصل و امکان میدهد تا در هنگامه هاییکه میتوانیم مسائل را با تفصیل بیشتری بررسی کنیم! اما در یک کلمه خطرات بسیاری در پیش است و آنانیکه نسبت همیلت و وحدت و همبستگی ایرانی احساس تعهدی میکنند وظایف سنگینی را بعده دارند و این وظیفه ملی، آذربایجان و ترک و بلوج و لر و کیلکی و پارس و خراسانی و غیره می شناسد

اما امروز واقعا در جهانی که وارد قرن بیست و یکم میشود با این تکنولوژی و تمدن انفورماتیک و ماهواره و لیزر و غیره چه باید کرد؟
دستمن را به کجا و به کدامین ریسمان باید بگیریم؟ از خاک و خون بگوئیم یا از هویت زبانی! از دین و آثین و مذهب بگوئیم یا از هویت ملی!

هویتی که امروز تکه تکه و پرپر شده است ا استعمار جدید امروز ملیت را، بخیه و کوک زدن دسته ها و قومها و قبیله های مختلفی از مردم تعبیر و تفسیر نمیکند، بلکه برای پرپر کردن انسانها و ملیتیها

سرمایه گذاریهای علمی بزرگی نموده است! و دقیقاً ملیت را واژگون و محدود تفسیر و تعبیر میکند! یعنی اگر از استعمار نوین بخواهی که ملی و ملیت و هویت ملی را تفسیر کند !! کرد دلیر برای خودش ملیتی است و آذری و بلوج و گیلک هم ملیتهای دیگر !!

اما حقیقت و واقعیت تاریخ اینست که ملیت آریانی از دهها قومیت و گروه و قبیله و لهجه میباشد شکل گرفته است از کرد - پارس - گیلک - بلوج - خراسانی - خوزستانی - بختیاری - قشقائی - لری - آتورپاتی (آذربایجانی) و قومیتهای دیگر.

این ملیت امروز آنچنان پرپر شده است که میشنویم در گوش و کنار جهان سخن از آذربایجان بزرگ و یا کردستان همبسته و غیره میآید. یعنی فردا باستی منتنظر شورشها و دسته بنده ملیتهای جدیدی چون : بلوجی و کردی و پارسی و غیره بود! و عجیب اینکه از همه قبیله ها و قومهای ایرانی آریانی با عنوان ملیت و ناسیون مستقل نام میبرند ! برخلاف اینکه قوام اقوام یاد شده از ملیت ایرانی و نژاد آریانی هستند(و چنانچه در کتاب «از میترا تا محمد» آمده است حتی یهودیان و کلا قوم سامی هم از نژاد آریانی می باشند.....)

حالا به ریشه اصلی ناسیون و یا ناشیون کاری نداریم که یعنی ملی است ! اما چنانچه گفته شد ملی بودن یعنی کوک خوردن و بخیه شدن همبودهای بسیاری حول یک اندیشه و یا ریشه واحد ! اما آنطور که بوی استعمار نوین و نظم نوین جهانی میآید معنای ملی ، حکومتهای محلی و شهری خواهد شد و ن ایالتی و دولتی ا مگر نمیبینیم چه بلانی بر سر یوگسلاوی سابق آمد ! چون در طی سالها انسانها با ادیان و تفکرات و ریشه ها و اصلهای مختلف خود جابجا شده اند و زندگیهای مشترکی را با دیگران در نهایت دوستی و صمیمیت دنبال کرده اند ! همچنانکه در ساراییو هم کورات هست هم صرب و هم مسلمان و در بیروت و کل لبنان نیز هم مسیحی بود هم شیعه و هم سنتی و در تهران و ایران ما نیز هم کرد هست و هم آذری و هم خراسانی و خدا بخیر کند که اگر فردا جرقه ای در

آذربایجان زده شود و یا ترقه ای در کردستان بترکد! که البته در کردستان این ترقه ها بارها و بارها ترکیده است و همچنان ادامه دارد اما باستی درود فرستاد به تمامی رهبران کرد که تاکنون بازیچه توطنه های استعمار نشده اند و امید که نخواهند شد!!

هویت سرمایه و استعمار!

من فکر میکنم بجای همه اینها که هر یک مرد از تو و تو را از او جدا میکند. بهتر است که از یک چیز و یک کس سخن بگوییم و به دور آنکس جمع شویم و برای او تلاش کنیم و آنکس انسان است! و بس! انسان که میخواهد شیاه یا سپید سرخ یا زرد یا سبزه باشد! مسلمان یا یهودی یا مسیحی یا بودائی یا زردشتی باشد! مهرپرست یا بی دین یا خداشناس باشد و یا خلاصه هر اندیشه و تفکر و جایگاه و هویتی که میخواهد اشتباه باشد! برای انسانیت باشیم و برای انسان کار کنیم و به نظر من تنها با هویت انسان است که میتوانیم همین دنیا را بهشت کنیم و گرفت با هویتهای دیگر هر روزمان جنگ و جهنم است! بخصوص اینکه واژه ملی و هویت ملی هم امروز آلت دست استعمار نوین است و پشت سر هر جنبش ملی هر کجا در دنیا که باشد دست بیگانگان از پشت مشغول بکار است! و گرنه ملیت با آن معناشی که عرض شد میتواند باز هم بهترین دستاوریز همیستگی مردم دنیا بویژه ایران باشد! اما شوربختان میبینیم که اروپادر راه اتحاد و یک پولی و یک آثینی است و هفت قدرت جهانی نیز متعدد همبسته، اما یوگسلاوی تکه تکه!! و عراق در راه سه حکومتی!! دولت شیعی، کرد و عرب و خدا بخیر کند برای دیگر جاها!!

همچنانکه اصلاحسازمان سیاسالهاست که گروهی را با تهادن دفتر مرکزی اش در اروپا درست کرده با عنوان کمک به ملیتهای در حال نابودی! چه اسم قشیگی! و اصلاح باید دید این آمریکانی که مایل است ملیتهای در حال نابودی را کمک کند چرا از خانه خودش شروع نکرده و چرا هنوز از قتل عامهای سرخ پوستان و به بردنگی کشیدن سیاهان پوزش خواهی نکرده و چرا همچنان این ملیتها در گوش و کنار این آمریکا در حال نابودی و تحریم و فراموشی هستند؟! بعد آقا گذاشت و رفت

در دهکوره های شرق و آفریقا و دیگر جاهای از زیر خاک ، ملیتها را در آورده
بعنوان برابر و غیره و علم آزادیبخش آشان را بلند نموده است!

بهر حال هویت انسانی یک ایده آل و یک اتوپیا است زیرا که در برابر آن یک هویت سرمایه داری جهانی است یعنی میتوان گفت استعمار نوین جهانی که فقط خودش و منافع و سرمایه اش را میشناسد و هر چه حقوق و حمایت و طرفداری هم هست فقط برای حفظ و توسعه همان سرمایه و منافع و قدرتهای جهانی همبسته است ! حال این هویت را چه آن مولتنی میلیارد های آفریقانی داشته باشند و چه آن امیران عرب و چه آن اصحاب کارت ها و تراستها ! و برای همین است که شاید خیلی از شماها تعجب کنید وقتی بشنوید که در بعضی از شیخ نشینهای عربی در خلیج فارس در شناسنامه های مردم جدا از آنکه دینشان را مینویسند ، نوعیت ملیتیشان را هم مینویسند ! یعنی وجود طبقات در ملت رسمی است و در شناسنامه هایشان مینویسند که مثل هم میهن درجه یک یا درجه دو یا درجه سه ! که این درجه بندی بر اساس خاک و خون و پول تعیین میشود ! واقعاً عجیب است که این حرفا های موجود در سرزمینهای چاههای نفت را نمیشنویم و یا گردن زدن صدها آدم را در سعودی و غیره اصلاً ابداً حتی در اخبار شرق و غرب هم نمیشنویم ! اما حقوق بشر کوچولوی اگر جاشی پیش بیابد که به هویت استعمار و سرمایه داری لطمه بزنند در بوق جهان میآید ! و بعنوان سریال تلویزیونی در می آید ! (حالا جریان این سارادختر فیلم پیش تازه اولین اقدامی است که شما چهره و قیافه قاضی و وکیل یک کشور شیخ نشین را می بینید هویت انسانی !

بهشت سازی زمین!

بله مهربان یاران ! البته توصیه من برای ایران همان هویت ملی ایرانی است با موزانیکی که قرنها وجود داشته هر چند هر از چندی قیچی های ظالمانه بدان خورده است ، اما یک همبستگی ملی در ایران میتواند با زبان پارسی وجود داشته باشد که حتی دیگر کشورهای پارسی زبان ، چون تاجیکستان و افغانستان و

ازبکستان، ارمنستان، آذربایجان و رانیز شامل شود! البته با حفظ و آموزش
رسمی آداب و رسوم و سنتها و لهجه های خاص هر ایالت

اما! باری! ایده آل من، امروز هویت انسانی است! و من بدان باور دارم هر
چندمیدانم که خواب و خیالی است و بهشت موعودی است که دستیابی به آن
عبور از چینوتهائی دهشتناک را طلب میکند که بسیار سخت و دشوار است!
اما آدم با امید زنده است و من به امید، امیدوارم.

شاد و خوش و پیروز و سریلند باشید